



بوی ماه مدرسه؛ خلوتی بازار سپهسالار

نکند شنیدن شادی های کودکانه آرزو شود!



مباد که صدای شادی ها آرزو شود

خلوتی بازار سپهسالار با آن حجم محصول و تنوع کالا، قطعاً نگران کننده است، اینکه نکند شنیدن شادی های کودکانه تبدیل به آرزو شود. در کنار ویتیرینی به دنبال یافتن پاسخی برای چرایی این خلوتی هستی که دختر و پسری کوچک همراه با مادر و پدر وارد فروشگاه می شوند. ذوق و شوق دخترک حکایت از این دارد که قرار است صاحب کفشی نو شود. انگشت کوچکش با آن بالا و پایین پریدن های کودکانه، روی کفشی ثابت می ماند. پدر اما کوله باری از سبک و سنگین کردن های مالی در صورت حمل می کند. فروشنده در این خلوتی بازار پرحوصله کفش را می آورد.

مادری هم با ۳ دخترش در حال پا زدن کفش ها هستند. لنگه کفش های قدیمی در یک سو ولو شده اند؛ به زودی ناچارند جای خود را به کفش های نو بدهند. کفش های بزرگسال نسبت به کفش های کودکان از قیمت مناسب تری برخوردار هستند. این را از خرید آنها می فهمی. هر کدام از این دهه نودی ها، یک جفت

کتانی خریدند تا برای خانواده به صرفه باشد و نیاز نباشد همچون سال های پیش از دهه ۹۰ برای زنگ ورزش کفشی جداگانه تهیه کنند و برای روزهای بارانی، کفشی دیگر و روزهای عادی نیز کفش معمولی بپوشند.

نگاه می کنی در این پاساژ دو طبقه با حداقل ۲۰ تا ۲۵ فروشگاه، فقط تعداد کمی کودک در حال بالا و پایین پریدن هستند.

مدرسه بازار اگر یکی از فصل های مطلوب خرید برای تولیدکنندگان است، یکی از فصل های زایش شادی کودکان نیز محسوب می شود. خرید محصولات جدید مدرسه و سختی های آموزش برای دانش آموزان شیرین است. شعف و فخر فروشی آنها در حال نشان دادن وسایل نو از دفتر و پاک کن تا کفش و کیف، دیدنی است. در واقع این شادی هاست که ماندگار در ذهن هر فرد از شادترین فصل عمرش شکل می گیرد. سفری کوتاه از بازارهای یخ زده تا بازاری تنگ با دالان های تودرتو که جمعیت بسیاری را در خود جا داده بود؛ منطقه ای لجستیک که باربران یا الله گویان تامین آن را تضمین کرده اند.

رد بوی شادی های راه مدرسه را می گیری و می رسی به بازاری که زمانی در چنین روزهایی، جای سوزن انداختن نداشت. رو به روی ویتیرینی های رنگارنگ پر از خالی، تک و توک صدای شادمانی کودکان شنیده می شود. چقدر زود همه ها خاموش شده است. زمان جنگ تحمیلی هم بچه ها در این روزها از شور و شعف خاصی برخوردار بودند که حتی واژگان قدرت بازنمایی آن را ندارند. این شادی کودکانه را فقط باید با گوش جان شنید.



همچنان جلوی ویتترین محو این دو خانواده برای خرید هستی. فروشنده کارش را بلد است. مشتری‌ها را خوب راهنمایی می‌کند. سوالات هر دو خانواده را با حوصله پاسخ می‌دهد در حالی که به وقت شلوغی، برای هر مشتری این مقدار زمان نمی‌گذارند. هر مشتری وارد فروشگاه می‌شود، فروشنده سعی دارد او را راضی به خرید کند. نگاهی به سایر فروشگاه‌ها می‌اندازی. فروشندگان در انتهای مغازه به امید ورود خریدار لحظه شماری می‌کنند. یکی از فروشگاه‌داران حتی کفشی را نشان می‌دهد و برای ترغیب مادر به خرید کفش، می‌گوید خارجی است. مادر قیمت را می‌پرسد. دیالوگ به ۳ میلیون تومان ختم می‌شود. دخترک فروشگاه اول خریدش را انجام داده در حالی که کارتن کفش‌هایش را در بغل دارد با آن صدای کودکانه به مادرش می‌گوید «مامان جون ممنونم که برام کفش خریدی» و تو باز هم به صورت آفتاب سوخته پدر و صندل‌های پایش نگاه می‌کنی. صورت‌های پراز خنده ۳ خواهر دیگر هم خبر از خریدشان می‌دهد. بچه‌ها هر بار که خرید می‌کنند انگار برای اولین بار است که چیزی می‌خرند. همیشه شادی‌هایش بکر و پرانرژی است.

دیالوگ‌ها هم ساده و بی‌پیرایه در فضا منتشر می‌شود. خواهر بزرگ‌تر که کفشی بند دار با لژ بلند خریده به خواهر دوشم می‌گوید «کفش‌هام رو بیشتر از تو دوست دارم» و شروع می‌کند به سلفی گرفتن با کفش‌ها. دوباره غرق خاطرات دوران مدرسه می‌شوی؛ یاد زمانی که بالاخره مادر اجازه داد یک کفش پاشنه‌دار داشته باشی. کفش‌هایی با بندهای طلایی و فلزی در پاشنه که هنگام راه رفتن صدای شادی را فریاد می‌زد؛ اما امروز صدای کفش معذیم می‌کند. دخترک ۴ ساله با نگاهی به خواهرهای بزرگ‌تر که از کفش‌های هم تعریف می‌کردند، سعی داشت وارد دیالوگ‌شان شود بدون اینکه از فقر فروشی‌شان سر درآورد. خیابان را هر چه جلوتر می‌روی، خلوت‌تر می‌شود. تصمیم می‌گیری سری هم به بازار بزرگ تهران بزنی که محصولات مدرسه با قیمت مناسب‌تری عرضه می‌شود.

سیراز بازاری یخ‌زده به بازاری پرشور

وارد مترو سعدی به مقصد ایستگاه ۱۵ خرداد می‌شوی. حرکت روبه جلو با سختی انجام می‌شود. با زحمت از خروجی وارد خیابان می‌شوی. زمان اینجا پر صدا حرکت می‌کند. شرایط اقتصادی برکت را به این بازار آورده است. صف جلوی رستوران‌ها و فست‌فودها خود معضلی برای ورود به بازار شده است. بازار بزرگ تهران در دل خود ده‌ها بازار با راهروهای تنگ را جاداده است. وارد یک راهرو می‌شوی تا به سمت بازار لوازم التحریر رهسپار شوی. در فواصل مختلف، هر راهرو اصلی به چندین راهرو فرعی با نام‌های بازار سلطانی، بازار جعفری و... راه پیدا می‌کند که هر یک به محصولی اختصاص دارد. بازار لوازم التحریر را پیدا می‌کنی. کافی است یک راهرو را اشتباه بروی؛ از ده‌ها نفر فروشنده باید پیرسی تا مقصدت را پیدا کنی.

یک محوطه کوچک با چندین باریکه‌راه، هریک به بازاری با محصولی جداگانه ختم می‌شود. یکی به بازار جعفری راه دارد که بازار شال و روسری است. یکی به وسایل بهداشتی و زینتی و دیگری به لوازم التحریر؛ البته یک ورودی هم به مسجد امام راه پیدا می‌کند که در محوطه بیرونی مسجد تا رسیدن به خیابان اصلی، بازار ابزار و یراق‌آلات است. اینجا از وجب به وجب بازار استفاده بهینه شده و فضای پرتی وجود ندارد، اما مساحت عبور و مرور حداقلی است. از چند پله بسیار بلند که حکایت می‌کنند به گذشته دور تعلق دارند، بالامی‌روی. از همان ابتدا مغازه‌های کوچک اما مملو از محصول، خودنمایی می‌کنند. بوی ماه مدرسه اینجا در چشم‌ها فریاد می‌شود. راهروهای کوچک که با ایستادن دو نفر مسدود می‌شود منطقه لجستیک باربرهایی است که بی‌محابا، یال‌ته‌گویان در رفت‌وآمد هستند. دالان‌هایی در دل این راهرو، خریدار را به بخش دیگری از این بازار کوچک، اما بسیار شلوغ هدایت می‌کند.



صنایع چرم خورشید

تولید کننده انواع محصولات چرم

XXXX

66973000

Charmkhorshid.ir

Charmkhorshid.co



XXXX



در ذهنم به جمع و تفریق اعداد از اجاره بها تا قسط های احتمالی و هزینه های روزانه می پردازم که آیا برای رشد جوانی جمعیت و فرزندآوری دخل به خرج می خورد؟ اگر قبلا هدف از پس انداز خرید مثلا خانه و خودرو بود امروز پدر و مادر باید برای خرید ضروریات فصل مدرسه ۲ تا ۳ دانش آموز پس انداز کنند.

سکوها ی ورودی مسجد امام به این بخش از بازار، پراز افراد منتظر و خسته ای است که می خواهند دمی بیاسایند یا با خوردن تنقلات و غذا برای ادامه خرید، انرژی ذخیره کنند. این محوطه نسبت به بیرون کمی تاریک است اما جای خوبی برای استراحت است تا رضایت و نارضایتی افراد را به تماشا بنشینیم.

رفتار جدید متولد شده از شرایط اقتصادی فعلی

راه را به مقصد بعدی ادامه می دهی؛ به سمت بازار کیف که پایین تر است. راهرو به راهرو کیف چیده شده است. فروشندگان می گویند بیشتر بنکدار و عمده فروش هستند، اما به دلیل نبود مشتری ناچار به تک فروشی شده اند.

قیمت ها نسبت به مرکز شهر بسیار ارزان تر است. به عنوان مثال، کیفی که در چهارراه ولیعصر ۴۵۰ هزار تومان به فروش می رسد در این بازار به نصف قیمت می توان خرید. حتی در برخی اقلام نرخ محصولات نسبت به بازار لوازم التحریر بازار بزرگ تهران پایین تر است. فروشندگان پرحوصله تر برخورد می کنند، اما سال ها عمده فروشی سبب شده تا افراد به تصور آن، کمتر به این بخش از بازار سری بزنند. خلوتی این بازار نه به دلیل گرانی محصولات که به علت عدم آشنایی والدین است. شاید هم والدین ترجیح می دهند هزینه ای برای خرید کیف نو نداشته باشند و دانش آموزشان از کیف سال گذشته استفاده کند.

شرایط اقتصادی پایان قرن چهاردهم خورشیدی ساختار خرید را در سده جدید تغییر داده و والدین برای هزینه کرد کمتر، خریده ها را از تک خریدن در طول سال، به عمده خریدن در این فصل از سال رهنمود کرده است. قطعا شرایط، رفتارها را شکل می دهند.

معماری و فونداسیون این فضا به گذشته ای دور تعلق دارد و باید چندین بار به این راهرو سفر کرده باشی تا بدانی هر دالان بسته به کیفیت محصول، قیمت متفاوت دارد. دالان به دالان والدین در حال خرید کیف، جامدادی، دفتر، پاک کن و... برای فرزندان هستند. برخی ریسک کرده و با بچه ها آمده اند، برخی هم ترجیح داده اند در این شلوغی خود به جای بچه ها انتخاب و خرید کنند.

اینجا دیگر فروشندگان خیلی حوصله پاسخ دادن به تک تک سوالات را ندارند. تنگی فضا به شما گوشزد می کند، باید بدانی چه می خواهی؛ در حالی که همین بازار به گفته یکی از مادرها در تیرماه، خلوت و فروشندگان از خریداران دعوت به دیدن محصولات با فراغ بال می کردند.

نرخ ها نسبت به فروشگاه ها به صرفه تر است که والدین را در این هوای داغ و آلوده به بازار کشانده است. مادری که با دو دختر خود برای خرید آمده، می گوید اینجا می توانید کیف و لوازم التحریر ضروری مدرسه را با ۲۵ تا ۳ میلیون تومان تهیه کنید.

قیمت ها نسبت به مرکز شهر بسیار ارزان تر است. به عنوان مثال، کیفی که در چهارراه ولیعصر ۴۵۰ هزار تومان به فروش می رسد در این بازار به نصف قیمت می توان خرید. حتی در برخی اقلام نرخ محصولات نسبت به بازار لوازم التحریر بازار بزرگ تهران پایین تر است

شهریور ۱۴۰۳ ♦ شماره ۳۰۷

کافه

نالدگر

اگر فرصت در نمی زند، دری بسازید ...